

زیر نور صحنه

هفت دلیل باور نکر دنی برای دیدن عجایب المخلوقات



آرود دشت آرای

■ «آن چیزی را درس می‌دهید که احتیاج دارید یاد بگیرید»
مایکل چیس
یکم – شکاف

در عجایب‌المخلوقات، یک خط داستانی رسمی وجود ندارد. داستانک‌هایی وجود دارند که با حذف کلام گفتاری روایت می‌شوند. در اجرای این اپیزودها جفر هادی علنی وجود دارند که حتی قرار نیست ما با تصاویر ذهنی یا تخیل چند گانه خود آنها را به هم وصل کنیم. آنها همانجا علنی رها شده‌اند. بر کردن شکاف‌ها و بهنجار سازی آن به ما تحمیل نمی‌شود، به همین دلیل سوژه کنیوتیه موجودات در حد شخصیت‌هایی قابل فهم تنزل نمی‌کنند پس ما وحشت می‌کنیم و این وحشت می‌تواند شروع خوبی برای گروه مکس باشد.

دوم – باز یگوشی

وقتی دو کودک با هم بازی می‌کنند و سخت مشغول کتک کاری و گل بازی هستند، ما به عنوان ناظر- تماشاچی، با اینکه باید جلوی پرت کردن گل را در دهان و چشمشان بگیریم اما دلمان نمی‌خواهد، می‌توانیم ساعت‌ها آن دو کودک را تماشا کنیم و چقدر این بازیگوشی‌شان، اجرایی است، چقدر اجرا گرهای خوبی هستند که ما را وادار به ساعت‌ها تماشا می‌کنند و این بازیگوشی و شیطنت هم شده بز گسالی پیش‌بینی شده دوباره برای ناظر- تماشاچی تازه می‌شود و به وجد می‌آییم. کودک، کودک، بازیگری نمی‌کند. کودک، هیچ چیز را باز آفرینی نمی‌کند و ادای هیچ کسی را هم در نمی‌آورد، کودک صرفاً صادقانه، بسازی می‌کند. گل را به قصد نمایش دادن پادیده شدن پرت نمی‌کند. فقط برای بازیگوشی عمل پرت کردن انجام می‌شود و ما به خاطر همین صداقت ساده گاهی ساعت‌ها به یک کودک خیره می‌ماییم؛ در عجایب‌المخلوقات، این نیاز دایمی به دیده شدن، نمایش دادن، بودن پرخون و ... در اجرا گران به حداقل رسیده‌است و انگار همه در حال بازی‌اند، بازی‌های تئاتری که در آن ماجراهایی به سادگی درام‌آور می‌شده.

سوم – ماشین لباسشویی

یک اپیزود درخشان در نمایش وجود دارد که انگار سایر بخش‌ها استری بوده‌اند برای تکامل این اپیزود که از نظر نگارنده کم‌اشکال‌ترین و ناب‌ترین اپیزود نمایش و اوج پختگی ایده‌اجرایی آن (با توجه به قرار دادهای اثر با خودش) هم است. نمی‌دانم آیا این اپیزود نام خاصی برای خود گروه دارد یا نه اما من آن درس آن را با نشانه‌ها تصویری لایبسنویی، می‌دهم و تصور می‌کنم ضرر نمی‌کنید اگر به‌خاطر همین اپیزود هم که شده وقت بگذارید و نمایش را ببینید.

چهارم – معکوس

باید توضیح دهم که نمایش عجایب‌المخلوقات کار کم‌اشکالی نیست. به‌طور مثال بسیاری از اپیزودها می‌توانست بسیار مجتار به اجرا درآیند و بسا گاهی به ورطه تکرار‌های بدون ریشه نیفتند و با دلسپردگی به ایده‌های اولیه آنقدر نباشد که نمایش گاهی خودش را دور بزند و ایده‌ها ترسیده رها شوند و برخی سایل دیگر که در حوصله این یادداشت نمی‌گنجد و تخصصی‌تر است، اما نمایش از حیث ماجراجویی و نوآوری در مقایسه با بسیاری از نمایش‌های پیش‌بینی‌شده و ساخته‌شده برای خوب در آمدن، ارز‌شمندتر است و اگر این نوع آثار بدرستی امکان دیده شدن یابند، آن وقت این گروه مستعد در مسیر خود گام‌های محکم‌تری را بر خواهد داشت و بدور از نوسانات احساسی می‌تواند با پشوانه تماشاچیان، خود و ایده‌هایش را توسعه دهد. لطفا در ذهنتان به دیدن یک نمایش فوق‌العاده رویتد، برای به دست آوردن تجربه متفاوت در زمینه هنر‌های اجرایی زنده به تماشای عجایب‌المخلوقات بنشینید.

پنجم – استراتژی

فکر می‌کنم در جایگاه تماشاچی – هر چیزی من جمله تئاتر این روزهای تهران همیشه باید استراتژی داشت و آن استراتژی را به دیگران هم انتقال داد. اینطوری باعث می‌شود که دیگر هر چیزی را هر کسی به عنوان تئاتر به خوردمان ندهد و سازندگان یاد بگیرند که خود را کمی به دروس ببینند و سعی کنند حداقل خلاق باشند، حال در گونه و یا شکلی که کار می‌کنند. اگر بسیار بی‌رحمانه در بخش‌های مختلف یک اجرا به «عجایب‌المخلوقات» هیچ امتیازی ندهیم، یعنی توانیم خلاقیت و تفاوت آن در مقایسه با تانگ تئاتری موجود را نادیده بگیریم، اینکه گروهی قواعد پیش‌بینی‌شده را کنار می‌گذارند سعی می‌کند تا زبان متفاوتی را برای بیان مقصودش بیابد اگر از جانب مخاطبان حمایت نشود تأییدی است برای تولید آثار تکراری و حوصله‌سربری که هیچ جایش به هیچ جای دیگرش وصل نمی‌شود و پشت‌پودش هم نمی‌تواند پنهان شود.

ششم – موش و گربه

چرا گربه باید موش را بخورد؟ فقط به‌این دلیل که بزرگ‌تر است؟ در عجایب‌المخلوقات توجه خاصی به مفهوم اندازه (بزرگی و کوچکی) شده‌است که میزان اتوریتیه و زنجیره سلسله مراتبی آن را در کنار بازی کردن، هوشمندانه به نقد می‌کشد. آیا بزرگ بودن شرط لازم و کافی است برای از بین بردن کوچک؟ اندازه چقدر تعیین‌کننده است؟ اگر این سوال‌ها به‌فطران جذاب می‌آید در حین تماشای نمایش، حتماً عناصر ریز و درشت بسیاری را در باب بزرگی و کوچکی پیدا خواهید کرد و شاید شوخی‌های بامزه گروه یا مفاهیم شامرا که شاد به خانه بفرستد.

هفتم – شمن تبریزی

«عبارت تنگ است/ زمان تنگ است/ این همه مجاهدت‌ها ز پهر آن است که تازا ز زبان برهند/ که تنگ است»

در میان نمایشنامه‌هایی که این روزها روی صحنه می‌آید عجایب‌المخلوقات یکی از متفاوت‌ترین کارهایی است که اجرا شده‌است. نمایش بی‌کلام که پر از کدها و اشاره‌های بصری است. فکر نوشتن نمایشنامه‌ای با این همه تمثیل و نشانه از کجاشکل گرفت؟

ایده اولیه‌ای که من را با این نمایش و این متن درگیر کرد از خرداد ماه سال پیش شکل گرفت. من در آن زمان داشتم کتابی را با عنوان عجایب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات نوشته محمدبن محمود همدانی که در قرن ششم هجری زندگی می‌کرد، می‌خواندم. کتاب بسیار جالبی است که به خرافه‌ها و برخی از سنت‌های ایرانی می‌پردازد. به این فکر افتادم که این افسانه‌ها را در قالب نمایشنامه روی صحنه بیاورم. حدود دو ماهی روی آن کتاب کار کردم. اما بعد از دو ماه دیدم که از طرافم تعداد زیادی منابع مختلف گرفته و من خیلی عجلانه دارم این طرح را به جشنواره بین‌المللی تئاتر می‌رسانم. از آن جایی که این کتاب پتانسیل‌های زیادی دارد که هنوز نه سینمایی‌های ما به سراغش رفتند و نه تئاتری‌ها، آن نمایش را متوقف کردم تا در زمان بیشتری بتوانم درباره‌اش بنویسم. بعد از آن شروع کردم به نوشتن یک نمایشنامه‌ای که در آبان ماه آن نمایشنامه به جشنواره داده شد و بعد گروه را انتخاب کردم و شروع به تمرین کردم.

همین متنی بود که اجرا شد؟

سه هفته از تمرین‌های ما که گذشت من متوجه شدم که در بیشتر مضامین کلان انسانی که ما به دنبالش می‌رویم مثل رنج، حرص قدرت، شمی‌واری و... قصه روی سطوح حرکت می‌کند و بعضاً دچار شعارزدگی می‌شود. به همین خاطر من سریع آن نمایش را کنار گذاشتم و به سراغ این اجرایی که الان روی صحنه هست، رفتم.

به همین دلیل هم کلام را از متن حذف کردید؟

بله نکته در سستی را اشاره کردید. کلام آنقدر قدرت ندارد که روی ناخودآگاه تماشاگر تأثیر مستقیم بگذارد. من باید کاری بکنم که یک انسان در مواجهه با انسان دیگر بدون واسطه ارتباطی را برقرار کند که این ارتباط بسیار مهم است. برایم رجعت به دور آن بدویت و رفتن به سمت غرائز انسانی و چیزهایی که در روزمرگی فراموش مان می‌شود و دست گذاشتن بر روی مفاهیم انسانی که ما به خاطر کلامی بودن‌شان به سراغ‌شان نمی‌رویم اهمیت زیادی داشت. به نظر من تئاتر این ظرفیت را دارد که انسان زنده را که تماشاگر باشد در مقابل انسان زنده که بازیگر است قرار می‌دهد، می‌تواند به این مضامین بپردازد.

نکته‌ای که در این نمایش جدا از این مفاهیم وجود داشت، بهره‌گیری شما از اسطوره‌ها بود. اسطوره‌هایی که همه ما می‌شناسیم و نشانه‌هاش وجود دارد. مثل سیزف.

این که من بخواهم به صورت مستقیم وارد فضای اسطوره‌ها در این اجرا شوم نبوده‌است. اما می‌توانم بگویم در عجایب‌المخلوقات تجربه عجیب و غریبی به عنوان نویسنده و کارگردان برای من افتاد و آن هم این بود که بعد از نگارش آن نمایش اول یک ایماز به سراغ من آمد. یک عده آمد چتر به دست که بالای سر یک جنازه ایستاده‌اند. این آدم‌ها به مرور بالای سر جنازه می‌نشتند و خطوط چند ضلعی چتر خطوط بدن لاک‌پشت را برای من تداعی می‌کرد. سر آن جنازه هم لاک‌پشتی می‌شد که نمی‌خواست بمیرد و در آن هیبت می‌خواست زندگی کند. بعد از سه هفته این ایماز را

تئاتر



گفت‌وگو با رضا ثروتی درباره «عجایب المخلوقات»

حرکت به نقطه صفر

طاہرہ رحیمی

یک آدم عجیب و غریب با لباس بی‌رنگ که میان تماشاگرانی می‌آید که در انتظار رفتن به سالن شماره دو ایرانشهر هستند و با نگاهی بی‌فروغ به همه نگاه می‌کند و بعد از یک بار دور زدن به صحنه باز می‌گردد.... در لحظه ورود به سالن نمایش عجایب‌المخلوقات با این تصویر روبه‌رو می‌شوید. تصویری که با آدمی که سر و ته از سقف آویزان است و شخصیت‌های عجیب و غریب تکمیل می‌شود که هیچ کلمه‌ای به زبان نمی‌آورند و با نگاه‌های سرد به تماشاگران نگاه می‌کنند. نمایش عجایب‌المخلوقات به کارگردانی رضا ثروتی این روزها در سالن شماره دو ایرانشهر به صحنه می‌رود. یکی از متفاوت‌ترین نمایش‌هایی که اجرا شده‌و در این سالن به صحنه رفته‌است. ثروتی معتقد است: این نمایش داستان آدم امروزی است که در دور تسلسل مانده‌است و سیزیف وار یک عمل را تکرار می‌کند.

به بازیگرانم گفتم و همین باعث به وجود آمدن این نمایش شد. سایر تصاویر این نمایش مثل یک شعر وارد ناخودآگاه من می‌شد و من باید منتظرش می‌ماندم. اگر ناخودآگاهم را درگیر می‌کردم، نمی‌توانستم بنویسم. به بازیگران هم جواب نمی‌داد. مثل شعر این تصاویر می‌آمدند و دنبال هم قرار می‌گرفتند و اپیزودها شکل می‌گرفتند. اما احساس می‌کنم آن رویکرد اسطوره‌ای که شما عرض می‌کنید بیشتر به صورت کهن الگو و ناخودآگاه جمعی انسان‌ها بود که برایم اهمیت داشت. انسان را به معنای کامل کلمه کاووش کنیم و رجعت کنیم به تمام فرایندهای ذهنی که یک انسان در هر جغرافیایی که می‌تواند باشد نسبت به این نمایش و اتفاق‌هایی که در آن می‌افتد ارتباط می‌گیرد.



اما این اصول انسانی برای شما این قدر تاریک است؟ آن دایره قرمز که این انسان‌ها را مسخ می‌کند همیشه هست و تکرار می‌شود. این آدم‌ها هم قصدی ندارند که نجات پیدا کنند. از آن اولین صحنه تا جایی که باز آن بچه به جایی می‌رسد که در اول نمایش شاهد بودیم.

در کار قبلی‌ما یعنی مکث دقیقاً این ایده را داشتیم که این دور تسلسل را نشان بدهیم. در دنیای اسطوره‌ها اسطوره‌ای که خیلی ذهن من را درگیر کرده بود سیزیف بود او را نفرین کردند که یک سنگ را به بالای کوه ببرد و شب بار دیگر سنگ پایین می‌افتد و تاابد باید این حرکت را ادامه دهد.

در این کار هم دیده می‌شد؟

مشکلی همیشه

نقدی بر جشنواره بیست و نهم تئاتر فجر

محسن خیمدموز

تئاتر وجود ندارد؟ یک علت این بی‌توجهی بر گزاری هم‌زمان اجراهای نمایشی – تئاتری با اکران فیلم‌های جشنواره و هم‌زمان شدن آنها با جشنواره موسیقی است که باعث شده مجموعه جشنواره‌ها بیشتر به یک ملغمه فرهنگی و نوعی آتش شله‌قلمکار نمایشی شبیه شود و همین آسیب باعث می‌شود که امکان مرور تحلیلی – کارشناسی و زیبایی‌شناسانه بر آثار مطرح داخلی و خارجی و امکان ایده‌گرفتن از آنها (و همین‌طور لذت بردن همگانی از دیدن آنها) از دست برود و این خود نشانه‌ای از ضعف مدیریتی بر آثار نمایشی است.

نکته مهم این است که این نقاط ضعف مدیریتی در حوزه آثار نمایشی – تئاتری، فقط به مدیریت جشنواره مربوط نمی‌شود بلکه ریشه در روش‌های اجرایی قبل از جشنواره و به‌طور کلی در نحوه مواجهه با انتخاب آثار نمایشی ونحوه اجرای آنها در ایران دارد. روش مدیریت آثار نمایشی در ایران دچار کاستی‌هایی است؛ زیرا روش اجرای آثار برپرفروش

برده آخر

گروتسک شب عید

فروغ سجادی

■ اسفند، شب عید و بی‌پولی و تئاتر. اینقدر تراژدی یافتیم و در صحنه اجرا کردیم تا به این باور رسیدیم که قهرمان همیشه کسی است که جیب‌هایش پر پول باشد و بداند چگونه از پشت صحنه، تراژدی‌هایش را به کمدی تبدیل کند و از همین جا بود که سبک گروتسک شب عید شکل گرفت.

ترش نکنید! نمی‌خواهم از شعار و داستان همیشگی پایین دست و بالادست بنویسم. می‌خواهم از گروتسکی بنویسم که این روزها دامن شما و تئاتر تان را گرفته و ما تماشاگران نمی‌دانیم بخندیم یا گریه کنیم.

گروتسک نداری تئاتر و داراییی تئاتر. دوره این داستان حداقل به ۴۰ سال قبل باز می‌گردد اما بگذارید برایتان بنویسم و با هم به یک نتیجه‌گیری اخلاقی برسیم که مقصر خودتان هستید.

تعجب نکنید! اگر می‌بیند در حالی که شما از گرفتن دستمزد یک سال تئاتر خود در شب عید هنوز بی‌پهراید در حالی که دوستان دیگر از دو هفته پیش و بلیت‌های سفرهای سیاحتی نوروز بر میزشان برق می‌زند، مشکل از خودتان است و مقصر خودتان هستید که همیشه به وعده‌های سر خرمن دلخوشید و شب عیدتان را خراب می‌کنید.

می‌دانم کمدی مدرن شیوه نامه‌های جدید حمایتی دیگری جایی برای جدی گرفتن



تئاتر‌های صحنه نگذاشته، تا چه برسد به دلخوشی خانه تکانی، شب عید، خرید و آجیل و شیرینی.

یک سال زحمت کشیدید و صحنه‌های پر را دیدید و غر زدید که دلستان برای تئاتر می‌تپد و می‌سوزد و تنها از یکدیگر سراغ بودجه چند میلیاردی را گرفتید؟ بهار، تابستان، پاییز و زمستان گذشت زمان را از دست دادید و هر کس خواست که چه‌شاید بر صحنه روا کرد و مزه گرفت. باز هم مقصر خودتان بودید که به اهمیت نقش بزرگان در گیشه و رونق تئاتر فکر نکردید پس پول را که برده؟ هر که بیشتر بزرگی کرد و در جشنواره‌ها دستی بر آتش گرفت و ایده‌ای راه انداخت.

دل‌تان نگیرد وقتی می‌بینید بودجه چند میلیاردی که به بهانه شاهکارهای شما گرفته‌اند، صرف جوارو جنگال و رنگ و لعاب می‌شود، مشکل از خودتان است.

دل‌تان نسوزد وقتی می‌بینید دانشجویانی از پول توجیبی خود جشنواره تئاتر بر گزار می‌کنند و تنها جایزه بر گزیدگان نشان لوح تقدیر است و شاخه گلی ناقابل یا گروهی که برای زنده نگه داشتن نفس نیمه جان هنر مورد علاقه‌شان، با گذاشتن چند ۲۰هزار تومان پول توجیبی روی هم، در سالن پرورش قارچ، نمایش‌های عجیب و متفاوت اجرا می‌کنند، مقصر خودشان هستند که دایره مهربان‌تر از مادر شده‌اند! دانشجو که نباید جشنواره برگزار، یا کارگردان که نباید برود در مکان‌های عجیب تئاتر متفاوت اجرا کند!

اشک‌تان هم در نیاید وقتی می‌بینید هنرمندان سینما می‌آیند و در سالن‌های شما با بودجه‌های خوب تئاتر اجرا می‌کند و شما حتی نمی‌توانید پول ساخت دکور نمایش‌تان را از بودجه چند میلیاردی بگیرد، چون باز هم خودتان مقصرید که به سراغ هنر هفتم و رسانه ملی نمی‌روید و صحنه را جاسبیده‌اید.

افسوس هم نخورید وقتی می‌بینید نمایشنامه‌هایی را که حاضر نیستید سیاه نمایی‌های دیالوگ‌هایش را سفید کنید و داستان‌هایشان را مناسب همه گروه‌های سنی تغییر بدهید در دل کشوهای میز خاک می‌خورند؟ و شما در کنج خانه‌تان برای سریال‌سازهای تلویزیونی خاطره می‌نویسید و با اسم مستعار برای روزنامه‌ها داستان نویسی می‌کنید، خودتان انتخاب کردید حالا هم رنجش را ببرید. باز هم خودتان مقصرید که یک سال برای گرفتن بودجه فریاد زدید، چانه و قلم‌فرسایی کردید دست آخر هم پول آمد

و رفت در جیب کسانی که کمتر چانه زدند و ساکت و آرام چراغ خاموش پیش رفتند. به حال خود دلی خورند و برگ گلی حاصل کردند اما شما فقط نشستید و خواستید خلاف جریان آب شنا کنید و این‌هم حاصل اشتباهات!

حالا هم اسفند و شب عید و خاموشی سالن‌های اجراییتان و دل‌های نگران‌تان که در حسرت دیدن شما ر تاغن انجمن هنرهای نمایشی بر روی گوشی تلفن همراه می‌تپد و ما که دلمان خوش است به این روزنامه‌نگاری و قلمی که هر چه می‌نویسیم رنکش به چشم کسانی که باید بیاید، نمی‌آید.